

واکاوی رابطه‌ی انواع نظام‌های رفاهی با توانمندسازی اقتصادی زنان

مرضیه موسوی*

دانشیار و عضو هیئت علمی گروه جامعه‌شناسی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه الزهرا(س)

فاطمه روانخواه

کارشناس ارشد پژوهش علوم اجتماعی از دانشگاه الزهرا (س)

چکیده

توانمندسازی فرایندی است که با حضور در جریان زندگی زنان، حق انتخاب و آزادی عمل را برای آنان به ارمغان می‌آورد. شکل‌گیری فرایند توانمندسازی زنان نیازمند پیش شرط‌هایی است. یکی از مواردی که بیشتر صاحب نظران این حوزه بر آن تاکید داشته‌اند، نقش آفرینی «منابع» در جهت تحقق اهداف مطرح شده است. اما منظور از منابع، تنها تاکید بر سرمایه‌های اقتصادی زنان نیست. در ادبیات توانمندسازی، قوانین و سیاست‌گذاری‌ها نیز به عنوان یک منبع قابل اعتنا در نظر گرفته می‌شود که می‌تواند جایگاه زنان را بهبود بخشد. در پژوهش حاضر با عنوان «واکاوی رابطه‌ی انواع نظام‌های رفاهی با توانمندسازی اقتصادی زنان» "سیاست‌گذاری‌های اجتماعی" در انواع نظام‌های رفاهی به عنوان عاملی اثرگذار در جریان توانمندسازی زنان در نظر گرفته شده است و سعی بر آن است تا با مقایسه میزان توانمندی اقتصادی زنان در سه نوع از نظام‌های رفاهی لیبرال، محافظه کار و سوسیال دموکرات، معلوم گردد کدام نوع از سیاست‌گذاری‌های اجتماعی توانسته است موقعیت مناسب‌تری را برای زنان فراهم سازد.

بدین منظور با استفاده از داده‌های گزارش سازمان بین‌المللی کار در خصوص شکاف جنسیتی (۲۰۱۴) و به کارگیری روش تحلیل ثانویه به بررسی شاخص‌های توانمندی اقتصادی زنان در بین ۱۸ کشور منتخب که بر اساس تقسیم‌بندی اندرسون در یکی از سه نوع نظام رفاهی مذکور قرار گرفته‌اند، پرداخته شده است.

* نویسنده مسئول

نتایج نشان می‌دهد که تفاوت در نوع سیاست‌گذاری‌های اجتماعی-رفاهی در دولت‌های رفاه، میزان غیر همسانی از توانمندی‌های اقتصادی را برای زنان فراهم کرده است به گونه‌ای که در نظام‌های رفاهی محافظه کار با سیاست‌های اجتماعی مبتنی بر الگوی مرد نان آور، زنان از توانمندی اقتصادی ضعیف‌تری برخوردار هستند و میانگین توانمندی اقتصادی زنان در دو گروه از کشورها با نظام‌های رفاهی لیبرال و سوسیال دموکرات بالاتر است.

واژگان کلیدی

توانمندسازی اقتصادی زنان، سیاست‌گذاری اجتماعی، نظام‌های رفاهی

بیان مساله

همواره تلاش برای برابری جنسیتی و حذف موانعی که زنان را از عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی دور می‌کند، برای جوامعی که می‌خواهند توسعه همه جانبه را تجربه کنند؛ یک نیاز واقعی بوده است. نادیده انگاشتن زنان به عنوان نیمی از نیروهای اثرگذار اجتماعی به معنای استفاده نکردن از تمام پتانسیل‌های موجود یک جامعه به منظور بهبود شرایط و طی کردن مسیر توسعه در جامعه مذکور است؛ چرا که توسعه با اقدام مردم محقق می‌شود و نه اقدام برای مردم. آمارتیا سن (۱۳۹۰) در رویکرد قابلیت‌ی به توسعه، عاملیت بخشی به زنان را محور توسعه جوامع دانسته و خروج آنان از یک خود منفعل که نیاز به توجه دیگری دارد و تبدیل آنان به یک کنشگر فعال و توانمند در حوزه سیاست و جامعه را از الزامات "توانمندسازی" زنان معرفی می‌نماید.

توانمندسازی فرایندی است که طی آن انتظار می‌رود کنشگران اجتماعی بتوانند در جریان زندگی انتخاب‌هایی را برای خود متصور شوند، و در مسیر رسیدن به آن انتخاب، تلاش کنند. در نشست‌ها و گزارش‌های بین‌المللی اخیر، توانمندسازی زنان به عنوان یکی از اصلی‌ترین محورهای توسعه معرفی شده است (کبیر، ۱۳۸۹). اما توانمندسازی یا فعال کردن زنان در جریان زندگی خود، که در نهایت می‌تواند توسعه‌ی جوامع را به همراه داشته باشد، تحت چه شرایطی اتفاق می‌افتد؟

با توجه به شرایط موجود در جهان معاصر فعال کردن توانمندی‌های بالقوه زنان، امروزه بیش از هر زمان دیگری نیازمند ایجاد دگرگونی در نگرش اجتماعی زنان و



دگرگون ساختن تفکر حاکم بر نظام برنامه‌ریزی‌ها و سیاست‌گذاری‌های کلان است (پاپی‌نژاد، ۱۳۸۹: ۱۴). نتایج مطالعات اخیر نشان می‌دهد که جوامع و کشورهایی که توسعه را با ملاحظات جنسیتی و با توجه به نیازهای خاص زنان و مشارکت موثر آنها در روند توسعه طی کرده‌اند، نتایج حاصل برایشان بسیار کارآمدتر و مفید بوده است. (خانی، ۱۳۸۵) از همین رو می‌توان بر اهمیت نقش برنامه‌ها و قوانین در جریان توانمندسازی زنان اشاره داشت و بروز تغییرات در آن را اجتناب‌ناپذیر دانست. برنامه‌ها و قوانینی که ما تحت عنوان سیاست اجتماعی^۱ از آنها یاد می‌کنیم، نیازمند ارتقاء کیفی‌اند. اما سیاست‌گذاری‌های اجتماعی چه تعریف و جایگاه قابل‌رویتی دارند؟

فیتزپتریک (۱۳۸۳) سیاست اجتماعی را به مثابه روندی (مجموعه‌ای از فعالیت‌ها شامل تصمیم‌گیری‌ها، سیاست‌ها، برنامه‌ریزی‌ها) معرفی می‌نماید که از طریق آن رفاه یا بهزیستی به حداکثر و عدم رفاه به حداقل می‌رسد. بنابر تعاریف موجود، سیاست‌گذاری‌های اجتماعی، مجموعه اقداماتی هستند که به منظور حرکت جامعه از وضع موجود به سمت وضع مطلوب، از سوی دولت‌ها اجرایی می‌شود. بنابراین انتظار می‌رود تا با اعمال سیاست‌گذاری‌ها و قوانین مناسب، شرایط تمامی افراد جامعه (جدای از جنسیت، نژاد و قومیت) بهبود یابد. یکی از شاخص‌هایی که با سنجش آن می‌توان بهبود شرایط را ملاحظه کرد، توانمندی زنان است. جامعه‌ای که وضعیت زنان را بهبود بخشد و بتواند با ایجاد فرصت‌ها و فراهم ساختن شرایط قابلیت‌زا آنان را از جایگاه گیرندگان منفعل خدمات اجتماعی خارج سازد و در نهایت زنان را به عنوان نیروهای فعال اجتماعی بپذیرد؛ جامعه‌ای است که توانسته با سیاست‌گذاری‌های اجتماعی دقیق و برنامه‌ریزی‌های اصولی، بر اساس نیازسنجی و آشنایی با امکانات بومی هر جامعه از تمامی پتانسیل‌های خود و منابع انسانی موجود به خوبی استفاده نماید و در نهایت توسعه را با تکیه بر توان تمامی اعضای جامعه محقق سازد.

از سویی دیگر، دولت‌های رفاهی که هر کدام مبانی ایدئولوژیک و اصول و قواعد مشخصی را برای وضع سیاست‌گذاری‌های اجتماعی و قوانین دارند، مدعی هستند که

^۱ Social Policy

بهترین روش را برای بهبود وضعیت افراد جامعه انتخاب کرده‌اند. اما پرسش اساسی این است که کدام روش می‌تواند وضعیت افراد جامعه را بهبود بخشد؟ کدام نوع از دولت‌های رفاه می‌تواند به خروج زنان از وضعیت دریافت‌کنندگان منفعل خدمات اجتماعی و ورودشان به جامعه، به عنوان افرادی که توانایی انتخاب‌های مستقل برای زندگی خویش را دارا هستند و همچنین در دگرگونی‌های اجتماعی نقش آفرینی می‌کنند، کمک نماید؟ چه نوع از سیاست‌گذاری‌های اجتماعی در کدام دسته از نظام‌های رفاهی توانسته‌اند با ایجاد فرصت‌های مناسب برای زنان موجبات توانمندی در سطوح گوناگون از جمله در زمینه اقتصادی را برای آنان فراهم سازند؟

بر همین اساس در پژوهش حاضر به بررسی وضعیت توانمندی اقتصادی زنان در سه نوع از دولت‌های رفاهی (لیبرال، سوسیال دموکرات و محافظه کار) خواهیم پرداخت تا ضمن نشان دادن وضعیت زنان در هر کدام از نظام‌های رفاهی مذکور، نسبت به شرایطی که می‌تواند جایگاه زنان را ارتقاء بخشد شناخت دقیق‌تری پیدا نماییم.

پیشینه تجربی

در زمینه عملکرد سیاست‌های اجتماعی و تأثیرات آن بر ابعاد گوناگون زندگی زنان مطالعات محدودی انجام شده است. در همین رابطه تحقیقات فمینیستی نسبت به اجرای سیاست‌های اجتماعی ادعا نموده‌اند که سیاست‌های رفاهی نخستینی که در اروپا به اجرا گذاشته شده‌اند نشان‌دهنده تبعیض جنسیتی در حوزه کار بوده و دلالت آنها بر مبنای مدل زندگی مرد نان‌آور و زن خانه دار بوده است. بنابراین وضعیت رفاهی در ابتدا دارای مبدا پدرسالارانه بوده است (کارشناس و مقدم، ۱۳۹۱: ۳۵۵).

آمارتیاسن نیز جنسیت زنان را عاملی می‌داند که موجب برخورداری کمتر آنان از خدمات رفاهی می‌گردد و در زمینه الگوی مرد نان‌آور بیان می‌دارد که غلبه نسبی قدرت مردان به ویژه نقش آنها به عنوان نان‌آور خانواده امکان بهره‌برداری بیشتر از منابع را به آنان می‌دهد و بر همین اساس بر نقش آفرینی بیشتر زنان و قدرت یابی آن



ها از طریق آموزش واشتغال تاکید می‌ورزد (سن، ۱۳۸۹). به نقل از میر ویسی نیک، (۱۳۹۴).

لگ^۱ (۲۰۱۰) در خصوص اثرگذاری دولت‌های رفاه بر موقعیت زنان پژوهشی را انجام داده است. او با بررسی وضعیت زنان در سه کشور آلمان، سوئد و انگلستان که هر کدام نماینده یک نوع نظام رفاهی هستند، به تفاوت آنها در ارائه خدمات به افراد جامعه (بالاخص زنان) براساس "الگوی مرد نان آور و زن خانه‌دار" و "الگوی نان‌آور دوگانه" اشاره می‌کند: مرخصی زایمان پدر و مادر یکی از شاخص‌های مهم در سنجش سیاست اجتماعی است. از نظر طول مدت، اگر مرخصی زایمان پدر و مادر را با یکدیگر جمع کنیم، سوئد (با نظام رفاهی سوسیال دموکرات) با مجموع ۶۸ هفته، طولانی‌ترین مدت زمان مرخصی زایمان را به والدین اختصاص داده است. در حالی که این مدت برای آلمان (با نظام رفاهی محافظه‌کار) ۶۶ هفته و در انگلستان (با نظام رفاهی لیبرال) ۵۲ هفته است. علاوه بر مدت زمان مرخصی، میزان حقوق دریافتی در این دوران و در میان این کشورها متفاوت است. در آلمان و در ۱۴ هفته اول، زوجین کل درآمد را دریافت می‌کنند ولی در ۵۲ هفته باقی‌مانده ۶۷ درصد درآمد به آنها تعلق می‌گیرد. در انگلستان در ۶ هفته اول مرخصی، ۹۰ درصد درآمد افراد به آنها پرداخت می‌شود و در هفته‌های باقی‌مانده کف دستمزد به افراد اختصاص داده می‌شود و در سوئد در زمان استفاده از مرخصی از زایمان به مدت ۱۶ ماه، ۸۰ درصد حقوق پرداخت می‌شود و سه ماه پایانی نیز کف حقوق به آنها تعلق می‌گیرد.

به این ترتیب او در این بررسی به تاثیر نظام‌های رفاهی مختلف بر مناسبات جنسیتی اشاره می‌کند و در همین رابطه به مقایسه وضعیت اشتغال و بیکاری زنان در سه کشور آلمان، انگلستان و سوئد می‌پردازد و در نهایت تاکید می‌کند که ترسیم یک مدل رفاهی که حول محور جنسیت ترسیم شده باشد، لازم و ضروری است. نتایج و استدلال‌های لگ نشان می‌دهد روابط میان سیاست‌های دولت‌های رفاهی - برای

^۱ Legg

حمایت‌های مختلف از افراد و خانواده- و مناسبات جنسیتی، می‌تواند بر شکل‌گیری لایه‌های مختلفی از کسب درآمد زنان موثر باشد.

همچنین رضوی و هصیم^۱ (۲۰۰۶) سیستم‌های رفاهی در دو کشور ژاپن و کره جنوبی را با یک دیگر مقایسه کرده‌اند. آنها در پی پاسخ‌گویی به این سوال بودند که آیا انجام اصلاحات و اقدامات رفاهی در زندگی زنان ژاپن و کره جنوبی تغییری ایجاد کرده است یا خیر؟ بنا بر اظهارات این دو، اندازه‌گیری شاخص‌های توانمندی جنسیتی و توسعه جنسیتی نشان می‌دهد که اعمال این سیاست‌گذاری‌ها تاثیر اندکی بر تغییر جایگاه زنان در این دو کشور داشته است.

ویتر (۱۹۹۴) نیز با تحلیل داده‌های اشتغال و درآمد در کشورهای برزیل، شیلی، کلمبیا، کاستاریکا، هندوراس و ونزوئلا به این نتیجه رسید که مداخلات سیاست‌گذاری‌هایی مثل قوانین حمایت از مادران و قوانین نگه‌داری از فرزندان می‌تواند موجب افزایش هزینه‌های استخدام زنان شود و به همین جهت تدابیر اندیشیده شده برای دستمزد برابر بین زنان و مردان اغلب ناکارآمد است و شکاف جنسیتی دستمزد در این کشورها همچنان وجود دارد. لذا اگرچه ترسیم هدف یک سیاست‌گذاری می‌تواند صحیح باشد و به نفع شهروندان، اما مداخلات سایر قوانین و تبعات هر یک می‌تواند سیاست‌گذاری‌های رفاهی-اجتماعی مورد نظر را در مقام عمل، از هدف‌گذاری‌های مورد نظر او دور سازد.

همچنین اینگلهارت (۱۳۸۹) در پژوهشی که به منظور بررسی شاخص برابری جنسیتی در برخی از کشورها با سه نوع نظام رفاهی لیبرال، سوسیال دموکرات و محافظه‌کار انجام داده بود، به این نتایج دست یافت که تفاوت در حوزه‌های دولت‌های رفاهی با تغییر در برابری جنسیتی همبستگی ۶۰ درصدی دارد. دولت‌های رفاه محافظه‌کار، پایین‌ترین درجه برابری جنسیتی را نشان می‌دهند. در مقابل، دولت‌های لیبرال، سطوح بالاتری از برابری جنسیتی دارند در حالی که دولت‌های رفاه سوسیال دموکرات بالاترین سطح از برابری جنسیتی را به نمایش می‌گذارند.

¹ Razavi & Hassim



اما در خصوص توانمندسازی زنان نیز مطالعاتی در داخل و خارج از کشور انجام شده است که در ادامه به برخی اشاره خواهیم داشت:

شکوری و همکاران (۱۳۸۶) در مقاله‌ای با عنوان «مؤلفه‌های توانمندی زنان و تبیین عوامل مؤثر بر آن‌ها» به بررسی ابعاد توانمندی زنان سرپرست خانوار در منطقه ۲۰ تهران که تحت سرپرستی کمیته امداد امام خمینی هستند، پرداختند. آنها بیان می‌دارند که تداوم فقر و تبعیض جنسی علیه زنان به علت وجود موانع و محدودیت‌های گوناگون تاریخی و فرهنگی بر سر راه تحول و پیشرفت و تحول وضعیت اقتصادی و اجتماعی آنان موجب عدم دست رسی به توانمندی خواهد شد.

رحمانی (۱۳۸۶) به بررسی «نقش شبکه‌های خرده وام دهی در توانمندسازی زنان» با روش پیمایش و در روستای «پشت رود» بم با نمونه آماری ۱۰۴ نفری پرداخته است. ابعاد اجتماعی، روانی، اقتصادی و فرهنگی در تحقیق او مدنظر بوده است. نتایج وی حاکی از آن است که در بعد اقتصادی، شبکه خرده اعتبارات نقش مؤثری در توانمندسازی اقتصادی زنان داشته است و در بعد اجتماعی و روانی نیز این شبکه توانسته نقش قابل ملاحظه‌ای داشته باشد و تفاوت میانگین معنی‌داری میان اعضای فعال و غیرفعال صندوق در این دو بعد به وجود آمده است.

لاکشین و رلوالین (۲۰۰۲) در پژوهشی که در روسیه انجام داده‌اند به این نتایج دست یافتند که بین سطح رفاه اقتصادی و احساس قدرت همبستگی وجود دارد، افرادی که خود را فقیر می‌دانند، خودشان را بی‌قدرت نیز می‌دانند، همچنین افراد عموماً سطح قدرت خود را پایین‌تر از سطح اقتصادی خود بیان می‌نمایند. جورج رجینا (۲۰۰۸) در مقاله‌ای با عنوان یک برنامه استراتژی برای توانمندسازی زنان به ارزیابی اجرای یک برنامه توانمندسازی بر روی زنان پرداخته است. وی در پایان نتیجه می‌گیرد که تحول افراد و دست‌یابی به توانمندسازی از طریق تشویق، ظرفیت‌سازی، آگاه‌سازی و تغییر سبک زندگی امکان‌پذیر خواهد بود.

مبانی و چارچوب نظری

توانمندسازی مفهومی است که در دهه‌های اخیر و به ویژه در بین کشورهای در حال توسعه، وارد ادبیات سیاست‌گذاری شده است و از آنجایی که بر استقلال و قدرت تصمیم‌گیری شهروندان در انتخاب‌های گوناگون ایشان در عرصه‌های متفاوت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... تاکیدند؛ دارای اهمیت است. مفهومی که در صورت تحقق، افراد درگیر با آن را از حالت گیرندگان منفعل خدمات اجتماعی خارج می‌سازد و راه را برای ورود آنان به عرصه‌ی اجتماعی به عنوان نیروهای فعال اجتماع، هموار می‌سازد. در رابطه با مفهوم توانمندسازی کلر وام بی و وی گوید توانمندسازی زنان فرایندی است که به وسیله آن زنان برای خودشان توانمند می‌شوند و اعتماد به نفس خود را افزایش می‌دهند و از حقوق خود برای انتخاب مستقل و کنترل بر منابع که منجر به از بین رفتن جایگاه فرودستی ایشان می‌گردد، دفاع می‌کنند (Malhatra, 2002).

نایلا کبیر (۱۳۸۹) به عنوان یکی از صاحب‌نظران حوزه‌ی توانمندسازی زنان، سازه‌ی اصلی توانمندی را «قدرت» می‌داند و از «توانایی انتخاب» کردن به عنوان یکی از وجوه قدرت نام می‌برد. به نظر کبیر توانمندسازی را می‌توان در سه جنبه دید: منابع، عاملیت و دستاورد. او منابع را تنها به عنوان منابع اقتصادی در نظر نمی‌گیرد، بلکه آن را مجموعه‌ای از منابع انسانی و اجتماعی می‌داند که مستلزم قوانین و هنجارهایی است که توسط آن توزیع و تعاملات در درون محیط‌های اجتماعی اتفاق می‌افتد. زمین، اشتغال، اعتبار، سرمایه اجتماعی، آموزش و... به عنوان منابع، هرکدام پتانسیل‌های متفاوتی برای تحقق انتخاب و نهایتاً توانمند شدن زنان، ایجاد می‌کنند. منابع و عاملیت، «ظرفیت» یا همان دستاورد را به وجود می‌آورند. دستاورد به ظرفیت افراد برای زندگی به سبک دلخواه اشاره دارد.

آلسوپ و هینسون^۱ (۲۰۰۵) نیز از دیگر صاحب‌نظران مفهوم توانمندسازی می‌باشند که ویژگی آن را همانند کبیر، افزایش توانایی گروه یا فرد برای دست زدن به انتخاب

^۱ Alsop & Hinsohn



مناسب می‌دانند و تاکید می‌کنند که این انتخاب باید به نتایج دلخواه منجر شود و این فرایند تحت تاثیر دو عامل ایجاد می‌شود: عاملیت و ساختار فرصت‌ها. اینان نیز معتقدند ساختار فرصت‌ها توسط عملکرد نهادهای رسمی و غیر رسمی شکل می‌گیرد که شامل قوانین و مقررات، چارچوب‌های تنظیم‌کننده و هنجارهای حاکم بر رفتار مردم است. بنابراین، آلسوپ و هینسون هم مانند کبیر، قوانین و مقررات را در رابطه با توانمندسازی دارای اثر می‌دانند، کبیر از آن با عنوان "منابع توانمندساز" و آلسوپ و هینسون، با عنوان "ساختار فرصت‌های توانمندساز"، یاد می‌کنند.

آمارتیا سن (۱۳۸۱) در کتاب توسعه به مثابه آزادی، توانمندسازی زنان را یکی از مباحث اصلی در فرایند توسعه کشورها معرفی می‌نماید و از مواردی نظیر کار خارج از خانه، کسب درآمد مستقل، داشتن تحصیلات و حقوق مالکیت به عنوان جنبه‌های مهم توانمندی نام می‌برد. او با تعبیری که از قابلیت و آزادی دارد، توانایی انتخاب کیفیت زندگی (عاملیت) را به جای رفاه‌گرایی صرف در مورد زنان مورد تاکید قرار می‌دهد. هرچند بیان می‌دارد نقش عاملیت باید به مقدار زیادی معطوف رفاه زن‌ها نیز باشد (همان، ۲۶۳). سن در توضیح منابع قدرت‌یابی زنان به فرصت‌های اجتماعی، امنیت حمایتی و آزادی‌های اقتصادی و مبادله در مراودات اجتماعی اشاره می‌کند که موجب می‌گردند زنان به صورت دریافت‌کنندگان منفعل کمک برای ارتقاء رفاهشان نگرسته نشوند بلکه به صورت عوامل فعال برای ایجاد تحول به شمار آیند. در همین رابطه تاکید بیشتر بر مسئولیت مهم دولت و جامعه در فراهم کردن آزادی برای زنان است. نقش آزادی در این جا غنا بخشیدن به زندگی زنان است و شامل توانمندی برای دست‌یابی به عملکردهای با ارزشی است که آن‌ها برای داشتن آن دلیل دارند. حق و توان انتخاب در این جا جلوه آزادی زنان را تشکیل می‌دهد (سن، ۸۹: ۱۳۰، به نقل از میر ویسی نیک: ۶۹).

بر این اساس نکته قابل توجه پرداختن به نقش و نوع سیاست‌گذاری‌های اجتماعی - رفاهی در طی ورود زنان به فرایند توانمندسازی است.

برخی از صاحب نظران به سیاست گذاری اجتماعی در حوزه زنان اشاره می کنند. به لحاظ تاریخی دل مشغولی اغلب دولت های رفاه ایجاد امنیت برای مخاطراتی است که امکان دارد برای مردان آور پیش آید (بیکاری، بیماری و فقر در کهنسالی) و همچنین پرداخت مستمری هایی به کودکان و همسر تحت تکفل او. چنین پنداشت هایی با وجود تغییرات ایجاد شده در بازار کار و خانواده دیگر معنا ندارد (الکاک و همکاران، ۱۳۹۱: ۲۳۰). بنابراین سیاست های اجتماعی می توانند زنان را به عنوان افراد وابسته به مردان و یا افرادی دارای قدرت تصمیم گیری برای زندگی خود در نظر گرفته و بر همین اساس برنامه های عملیاتی را ارائه دهند. ضمن آنکه فاصله گرفتن از نگاه پدرسالارانه و تغییر جایگاه زنان به عنوان افراد تحت تکفل مرد در مناسبات میان زنان و سیاست گذاری های اجتماعی، با توجه به شرایط موجود و حضور غیرقابل انکار زنان در عرصه های اقتصادی و اجتماعی امری است که بر آن تاکید می شود.

از سویی دیگر سیاست گذاری های اجتماعی، با توجه به رویکرد های متفاوتی که در رابطه با نوع و نحوه اجرای آن وجود دارد، به حوزه های گوناگون تقسیم می شوند و این امر خود باعث شکل گیری تقسیم بندی جدیدی در بین کشورها شده است و بحث پیرامون اینکه کدام یک از این رویکردها در رابطه با نحوه اجرای سیاست گذاری های اجتماعی، مناسب تر است و منجر به افزایش رفاه، بهزیستی و برابری جنسیتی بیشتر می شود را به بحثی جدی و قابل بررسی تبدیل کرده است. تقسیم بندی مورد اشاره، کشورها را به صورت انواع نظام های رفاهی تعریف می کند.

یکی از رایج ترین تعاریف در خصوص دولت های رفاه، گونه شناسی اسپینگ اندرسون^۱ است. بلیک مور (۱۳۸۵) با اشاره به گونه شناسی آندرسون که از سه نوع نظام رفاهی لیبرال، سوسیال دموکرات و محافظه کار یاد می کند، به بررسی برخی از ویژگی های این نوع نظام ها پرداخته است:

دولت رفاه های لیبرال، نظام هایی هستند که در آن ها، دولت تامین کننده حداقل خدمات رفاهی است. در این نظام ها، مراقبت های بهداشتی - مراقبتی نسبتاً ناچیز است.

^۱ Espig-Andersen



در دولت لیبرال انتظار می‌رود که نقش اصلی بهداشتی و خدمات رفاهی را خانواده‌ها و موسسات مذهبی بر عهده گیرند.

در دولت رفاه‌های مشارکتی (یا محافظه کار) که با کشورهای چوآن آلمان و فرانسه مشخص می‌شوند دولت، در تامین بهداشت و آموزش و پرورش نقش اصلی را ایفا می‌کند. این خدمات از محل ترکیبی طرح‌های بیمه خصوصی و اجتماعی تامین می‌شود.

دولت رفاه‌های سوسیال دموکرات بیش از دو نظام فوق‌الذکر به برابری و عدالت اجتماعی اهمیت می‌دهند. کشورهای اسکاندیناوی، به ویژه سوئد را می‌توان نماینده چنین نظامی دانست. این دولت‌ها از لحاظ میزان هزینه عمومی که صرف امور رفاهی و تامین اجتماعی می‌کنند در راس همه کشورها قرار دارند. نتیجه اینکه در این دولت‌ها، خدمات رفاهی بسیار فراگیر، در دسترس همگان و دارای کیفیت عالی است.

در همین رابطه اینگلهارت (۱۳۸۹) نیز گذار از دولت‌های سنتی به دولت‌های رفاه را عامل مهمی در بازگشایی نقش‌های اقتصادی و عمومی برای زنان دانسته و بیان می‌دارد تقبل مسئولیت‌های مراقبتی، کاهش خطرات پیری، بیماری، بیکاری و بی‌خانمانی از جانب دولت‌های رفاه، خانواده‌های مدرن را از نیاز به داشتن بچه‌های زیاد برای باز تولید جمعیت فارغ کرده است و زنان را از بسیاری از مسئولیت‌های سنتی درون خانه آسوده ساخته و گزینه‌های آنان را برای کارهای خارج از خانه افزایش داده است. او از سه نوع نظام رفاهی لیبرال، سوسیال دموکرات و محافظه کار صحبت می‌کند. به این ترتیب که کشورهای لیبرال با نظام رفاهی محافظه کار که نظام بیمه‌های اجتماعی آنها به سود مدل خانواده سنتی و توجه به یک نان آور و آن هم مرد نان آور است ضعیف‌ترین مشوق را برای زنان در جهت ترک نقش‌های سنتی در خانه ایجاد می‌کند و بنابراین کمترین میزان برابری جنسیتی را دارد. در مقابل، دولت رفاه لیبرال است. میزان بودجه‌های دولتی در دولت‌های لیبرال نسبتاً اندک است اما مشوق‌های بودجه‌ای که از نقش‌های جنسیتی سنتی حمایت می‌کنند را در بر ندارد. در نتیجه می‌توان انتظار داشت که این نوع دولت رفاه اثر بینابینی بر برابری جنسیتی داشته باشد. نهایتاً در دولت رفاه

سوسیال دموکرات که به طور خاص در اسکاندیناوی قوی است، نه تنها دولت رفاه بسیار گسترده است بلکه زبربنای مراقبت عمومی گسترده‌ای را فراهم می‌کند که زنان را از پیوندهای سنتی شان در خانه رها می‌سازد و بر این اساس می‌توان انتظار بالاترین درجه برابری جنسیتی را در دولت رفاه سوسیال دموکرات داشت (همان: ۳۶۶، ۳۶۸).

سوالی که ما نیز می‌خواهیم در این پژوهش پاسخگوی آن باشیم این است که میان کشورهای منتخب جهان که با توجه به حوزه‌های رفاهی متفاوتشان، سیاست‌های متفاوتی را نیز اتخاذ می‌کنند، و شاخص‌هایی که بر برابری و توانمندسازی جنسیتی تاکید دارند، چه رابطه‌ای وجود دارد؟ ما در این پژوهش مشخصاً از گونه‌شناسی اسپینگ اندرسون که در آن سه نوع نظام رفاهی لیبرال، محافظه کار و سوسیال دموکرات نام می‌برد، استفاده خواهیم کرد و کشورهای منتخبی را در این تقسیم‌بندی قرار خواهیم داد. فرض ما این است که اجرای سیاست‌گذاری حمایتی-رفاهی متفاوت در سه دسته از کشورهای منتخب با نظام‌های رفاهی فوق سطوح متفاوتی از توانمندی اقتصادی را برای زنان به دنبال دارد.

روش‌شناسی

برای پاسخ‌گویی به سوالات مورد نظر از تکنیک تحلیل ثانویه استفاده شده است. این روش، تحلیل جدیدی از داده‌هایی است که به منظور دیگری گردآوری شده‌اند. هاکیم تحلیل ثانویه را این‌گونه تعریف می‌کند: «هر تحلیل بعدی از مجموعه اطلاعات موجودی است که تفسیر، نتیجه‌گیری یا شناختی افزون بر گزارش اول یا متفاوت با آن ارائه می‌دهد» (بیکر، ۱۳۷۷: ۳۰۷). این روش استفاده مجدد از داده‌های پژوهش‌های دیگری است که قبلاً به منظور دیگری گردآوری شده‌اند.

در پژوهش حاضر نیز، از داده‌های جمع‌آوری شده موجود در گزارشات شکاف جنسیتی منتشر شده توسط سازمان بین‌المللی کار (۲۰۱۴) به منظور نشان دادن ارتباط نوع دولت‌های رفاهی و شاخص‌های توانمندسازی اقتصادی زنان استفاده کرده‌ایم و از



آنجایی که روش تحقیق، تحلیل ثانوی است، ما از داده‌هایی استفاده می‌کنیم که قبلاً تولید شده اند. بنابر این روش گردآوری داده‌ها، اسنادی است. واحد تحلیل کشور و واحد مشاهده کشورهای سوسیال دموکرات، محافظه‌کار و لیبرال می‌باشد و همچنین سطح تحلیل نیز کلان است.

در ادامه و به دلیل دست‌رسی نداشتن به تمامی داده‌های مورد نظر، تنها به ارتباط نوع دولت‌های رفاهی با شاخص‌های توانمندسازی اقتصادی زنان می‌پردازیم.

تعاریف متغیرها

تعریف نظری - دولت رفاه

دولت رفاه را می‌توان هم به شکل وسیع تعریف کرد و هم به شکل محدود. سیاست‌گذاری‌های دولت رفاه در تعریف محدود مشتمل است بر مجموعه‌ای از قوانین مربوط به بیمه اجتماعی که در برگیرنده‌ی بازنشستگی، از کار افتادگی، بهداشت و درمان، پیشامدهای ناشی از کار و بیکاری است. هدف از این قوانین کاهش شکاف میان درآمدهای فردی است که از بد اقبالی‌های طبیعی و انسانی و همچنین از تبعات ناگزیر بالا رفتن سن ناشی می‌شود. دولت رفاه در تعریف وسیع‌تر، علاوه بر این قبیل برنامه‌ریزی‌ها برای خودیاری سازمان‌یافته و غالباً اجباری، شامل تمام اقدامات دیگری نیز می‌شود که به منظور توزیع مجدد پول میان گروه‌های گوناگون بر طبق ملاک‌هایی سوای ملاک‌های اعمال شده توسط بازار صورت می‌پذیرند. این قبیل برنامه‌ریزی‌ها طبیعتاً شامل اقداماتی می‌شوند که با تهیه منابعی برای فقیران، از قبیل خانه‌های ارزان قیمت، غذای مجانی یا زیر قیمت بازار و خدمات بهداشتی و درمانی رایگان یا بدون پرداخت حق بیمه که از راه‌های دیگر قابل حصول نیست به آنان کمک می‌کند.

آرتور شلزینگر، در تعریف دولت رفاه می‌گوید نظامی که در آن حکومت متعهد می‌شود سطوح معینی از اشتغال، درآمد، آموزش، کمک بهداشتی، تأمین اجتماعی و مسکن را برای همه شهروندان خود فراهم کند. به عقیده هربرت لهن دولت رفاه،

دولتی است که در آن مردم آزاد هستند استعداد‌های فردی خود را پرورش دهند و در مقابل زحمات خود پاداش عادلانه دریافت کنند و در پی کسب سعادت و خوشبختی باشند بی آنکه ترس از گرسنگی، بی مسکنی یا ستم به دلیل نژاد، عقیده یا رنگ مانع باشد. به عقیده آبراهام، دولت رفاه جامعه‌ای است که در آن قدرت دولتی برای تعدیل کار عادی نیروی اقتصادی به طور سنجیده به کار برده می‌شود تا توزیع برابرتری از درآمد حداقلی اساسی، صرف نظر از ارزش بازار کار و دارایی برای همه شهروندان به دست آید. تحلیل تعریف‌های بالا نشان می‌دهد که دولت رفاه خصوصیات زیر را دارد: (۱) در دولت رفاه فرد، موقعیت محوری دارد. (۲) حداقل سطح زندگی و فرصت را برای شهروندان بی‌توجه به نژاد، عقیده یا رنگ و جنسیت تضمین می‌کند. (۳) رشته گسترده‌ای از خدمات اجتماعی را برای شهروندان فراهم می‌آورد. (۴) توزیع مناسب درآمد را برای همه شهروندان تضمین می‌کند (فیتزپاتریک، ۱۳۸۳: ۱۶۶).

تعاریف عملیاتی - دولت رفاه

اگر چه کشورها از حیث تخصیص مقدار و محدوده مزایای رفاهی به شهروندان آشکارا متفاوتند ولی اولویت مسائل مورد توجه هم در کشورهای گوناگون تا حدودی فرق می‌کند. مثلاً در انگلستان بیمه بهداشت و درمان در یک نظام ملی سازمان یافته دولتی عرضه می‌شود، در آلمان بیمه بهداشت و درمان از طریق انواع طرح‌های بیمه تأمین می‌شود که بسیاری از آن‌ها ظاهراً خصوصی هستند ولی عضویت در آنها اجباری است، در ایالات متحده آمریکا بیشتر مردم بیمه بهداشت و درمان را از طریق انواع مختلف طرح‌های داوطلبانه خصوصی و شغلی به دست می‌آورند، در حالی که دولت کسانی را که خیلی پیر یا خیلی فقیرند تحت پوشش بیمه قرار می‌دهد.

اسپینگ اندرسون در مطالعه‌ای که در سال ۱۹۹۰ انجام داده سه نوع دولت رفاهی را از هم متمایز ساخته است. اندرسون پس از این تقسیم‌بندی، کشورهای مورد بررسی در پژوهش خود را به شرح زیر در هرکدام از این گونه‌ها قرار می‌دهد:



انواع دولت رفاه	نام کشور
لیبرال	استرالیا، کانادا، آمریکا، زلاندنو، ایرلند، بریتانیا
محافظه کار	ایتالیا، ژاپن، فرانسه، آلمان، فنلاند، سوئیس
سوسیال دموکرات	اتریش، بلژیک، هلند، نروژ، سوئد، دانمارک

در پژوهش حاضر و با توجه به تقسیم‌بندی فوق، ۱۸ کشور مورد نظر را در سه گونه نظام رفاهی قرار خواهیم داد تا ارتباط میان نوع نظام‌های رفاهی مختلف که متاثر از سیاست‌گذاری‌های اجتماعی متفاوت است را با میزان توانمندسازی اقتصادی زنان در این کشورهای بررسی کنیم.

تعریف نظری - توانمندسازی

توانمندسازی فرایندی است که طی آن افراد، گروه‌ها و جوامع از وضعیت موجود زندگی و شرایط حاکم بر آن آگاهی پیدا می‌کنند و برای رسیدن به وضعیت مطلوب اقدام‌هایی آگاهانه و سازمان یافته انجام می‌دهند (شکوری، ۱۳۸۷).

تعریف عملیاتی - توانمندسازی

بنت (۲۰۰۲) توانمندسازی را افزایش دارایی‌ها و توانایی‌های گوناگون افراد تعریف می‌کند. توانمندی دارای ابعاد متفاوتی است. ما در این پژوهش و در سطح کلان به بعد توانمندسازی اقتصادی زنان خواهیم پرداخت. شاخص‌های مورد نظر ما برای سنجش توانمندسازی اقتصادی، با توجه به مطالعات بین‌المللی صورت پذیرفته در گزارش‌های مختلف از جمله گزارش توانمندسازی زنان بانک جهانی، در این خصوص به شرح زیر است:

نسبت مشارکت نیروی کار زنان به مردان^۱

برابری دستمزد بین زنان و مردان برای کار مشابه^۱

^۱ female labour force participation over male value

برآورد نسبت درآمد زنان به مردان^۲

زنان شاغل در مناصب قانون‌گذاری، مقامات ارشد و مدیریتی نسبت به مردان^۳

نسبت زنان کارگر حرفه‌ای و فنی به مردان^۴

تجزیه و تحلیل داده‌ها^۵

در ابتدا به استخراج شاخص توانمندی اقتصادی از گزارش شکاف جنسیتی، منتشرشده توسط سازمان جهانی کار (۲۰۱۴) در ارتباط با ۱۸ کشور مورد نظر که در تقسیم‌بندی ما قرار گرفته‌اند؛ پرداختیم. سپس این ۱۸ کشور را با توجه به تقسیم‌بندی اندرسون، در سه دسته از کشورها با نظام رفاهی لیبرال، محافظه‌کار و سوسیال دموکرات قرار دادیم؛ و بعد از آن به بررسی میانگین‌های شاخص و زیر شاخص‌های توانمندی اقتصادی در سطح این تقسیم‌بندی پرداختیم. هدف از توجه به این مقوله، بررسی دقیق‌تر سیاست‌گذاری اجتماعی-رفاهی و تأمل بر پیامدهای آن بر روی زنان است. هر کدام از این کشورها با توجه به سیاست‌هایی که اتخاذ کرده‌اند در ذیل یک تقسیم‌بندی قرار می‌گیرند. بنابراین آنچه که مبنای جداسازی این کشورهاست، نوع سیاست‌گذاری‌های مصوب در سطح کلان است. می‌خواهیم بدانیم وضعیت زنان در سیاست‌گذاری‌های اجتماعی متفاوت نسبت به آنهایی که در سطح کشورها اعمال می‌شود، تغییراتی به همراه دارد یا خیر. در ابتدا به توصیف وضعیت رتبه‌های هر کدام از کشورهای مورد نظر در ارتباط با شاخص‌ها و زیر شاخص‌های منتج شده از گزارش شکاف جنسیتی می‌پردازیم و در ادامه به توضیح میانگین‌های مورد نظر در قالب تقسیم‌بندی سه‌گانه خواهیم پرداخت:

¹ Wage equality between women and men for similar work (converted to female-over-male ratio)

² female estimated earned income over male value

³ female legislator, senior official and manager over male value

⁴ female professional and technical workers over male value

^۵ با توجه به اینکه شاخص‌های مورد نظر را تنها در سطح ۱۸ کشور منتخب بررسی خواهیم کرد و نتایج حاصل از تحلیل داده‌ها به سایر کشورها تعمیم داده نمی‌شود، بنابراین به مقایسه‌ی میانگین‌ها اکتفا نیم و نیازی به ذکر معنادار بودن نتایج نیست.



جدول ۱. رتبه ۶ کشور لیبرال منتخب در شاخص‌های توانمندی اقتصادی

مورد	توانمندی اقتصادی زنان	نسبت مشارکت نیروی کار زنان به مردان	نسبت برابری دستمزد زنان برای کار مشابه	نسبت درآمد تخمین شده برای زنان	نسبت پست‌های مدیریتی و قانون‌گذاری برای زنان	نسبت کارگران حرفه‌ای در میان زنان
آمریکا	۴	.82750	.86000	.66000	.65000	1.20000
استرالیا	۱۴	.80100	.85000	.66000	.96000	1.03000
کانادا	۱۷	.79280	.91000	.72000	.66000	1.32000
ایرلند	۲۳	.75430	.81000	.72000	.57000	1.10000
زلاتنو	۳۰	.75170	.87000	.72000	.59000	1.25000
بریتانیا	۴۵	.71400	.85000	.69000	.53000	.95000

این جدول نشان می‌دهد که در میان کشورهای لیبرال مورد بررسی در پژوهش حاضر، کشور آمریکا توانسته است با نمره ۰,۸۲۷۵، بهترین رتبه را در شاخص کلی توانمندی اقتصادی زنان کسب نماید. در این رتبه‌بندی بعد از آمریکا، کشورهای استرالیا و کانادا توانسته‌اند جایگاه مناسبی را در این رابطه کسب کنند.

جدول ۲. رتبه ۶ کشور محافظه‌کار منتخب در شاخص‌های توانمندی اقتصادی

مورد	توانمندی اقتصادی زنان	نسبت مشارکت نیروی کار زنان	نسبت برابری دستمزد برای کار مشابه	نسبت درآمد تخمین شده برای زنان	نسبت پست‌های مدیریتی و قانون‌گذاری برای زنان	نسبت کارگران حرفه‌ای در میان زنان
فنلاند	۲۱	.78590	.95000	.76000	.69000	1.08000
سوئیس	۲۳	.77970	.87000	.67000	.64000	.87000
آلمان	۳۴	.78830	.87000	.63000	.64000	.98000
فرانسه	۵۷	.70350	.88000	.50000	.88000	.90000
ژاپن	۱۰۲	.61820	.75000	.68000	.50000	.37000
ایتالیا	۱۱۴	.57380	.72000	.48000	.48000	.84000

نتایج جدول فوق نشان می‌دهد که کشور فنلاند در میان کشورهای رفاهی محافظه‌کار با نمره ۰,۷۸۵۹، رتبه‌ی بهتری را نسبت به سایر کشورهای منتخب در این دسته‌بندی، کسب کرده است. در این رتبه‌بندی، بعد از فنلاند کشورهای سوئیس و آلمان قرار گرفته‌اند.

جدول ۳. رتبه ۶ کشور سوسیال دموکرات منتخب در شاخص‌های توانمندی اقتصادی

مورد	توانمندی اقتصادی زنان	نسبت مشارکت نیروی کار زنان	نسبت برابری دستمزد برای کار مشابه	تست درآمد تخمین شده برای زنان	نسبت پست‌های مدیریتی و قانون‌گذاری برای زنان	نسبت کارگران حرفه‌ای در میان زنان
نروژ	۲	۰.۸۳۵۷۰	۰.۹۴۰۰۰	۰.۷۹۰۰۰	۰.۷۸۰۰۰	۰.۹۳۰۰۰
دانمارک	۱۲	۰.۸۰۵۳۰	۰.۹۳۰۰۰	۰.۷۱۰۰۰	۱.۰۳۰۰۰	۱.۰۶۰۰۰
سوئد	۱۵	۰.۷۹۸۹۰	۰.۹۴۰۰۰	۰.۶۴۰۰۰	۰.۷۹۰۰۰	۱.۰۸۰۰۰
بلژیک	۲۷	۰.۷۵۷۷۰	۰.۸۵۰۰۰	۰.۷۲۰۰۰	۰.۶۳۰۰۰	۰.۹۹۰۰۰
هلند	۵۱	۰.۷۱۰۶۰	۰.۸۸۰۰۰	۰.۶۷۰۰۰	۰.۴۸۰۰۰	۰.۹۱۰۰۰
اتریش	۶۸	۰.۶۷۰۴۰	۰.۸۷۰۰۰	۰.۵۲۰۰۰	۰.۵۰۰۰۰	۰.۸۹۰۰۰

همانطور که مشاهده می‌کنیم، نتایج جدول فوق نشان می‌دهد که در شاخص کلی توانمندی اقتصادی زنان و در بین کشورهای سوسیال دموکرات، کشور نروژ با نمره ۰٫۸۳۵۷ رتبه ی اول را در این رابطه کسب کرده است. در این بین کشورهای دانمارک و سوئد در رتبه‌های بعدی قرار گرفته‌اند.

جدول ۴. توزیع میانگین توانمندی اقتصادی زنان در سطح سه دسته از کشورها

توانمندی اقتصادی زنان	تعداد	میانگین	خطای انحراف		فاصله اطمینان برای میانگین	
			انحراف استاندارد	خطای انحراف استاندارد	سطح بالاتر از میانگین	سطح پایین‌تر از میانگین
لیبرال	۶	۰٫۷۷۳۵	۰٫۰۴۱۰	۰٫۰۱۶۷	۰٫۸۱۶۶	۰٫۷۱۴۰۰
محافظه‌کار	۶	۰٫۷۰۸۲	۰٫۰۹۳۵	۰٫۰۳۸۱	۰٫۸۰۶۴	۰٫۵۷۳۸
سوسیال‌دموکرات	۶	۰٫۷۶۳۱	۰٫۰۶۲۷	۰٫۰۲۵۶	۰٫۸۲۸۹	۰٫۶۷۰۴
کل	۱۸	۰٫۷۴۸۲	۰٫۰۷۱۳	۰٫۰۱۶۸	۰٫۷۸۳۸	۰٫۵۷۳۸

با توجه به نتایج جدول فوق، میانگین شاخص کلی توانمندی اقتصادی در سه دسته از کشورهای مورد بررسی، در کشورهای لیبرال (۰٫۷۷۳۵) دارای وضعیت بهتری است؛ و بعد از آن کشورهای سوسیال دموکرات با فاصله اندکی در رتبه دوم قرار گرفته‌اند



(۰,۷۶۳۱)؛ و کشورهای محافظه‌کار با فاصله‌ی زیاد از این دو در جایگاه سوم قرار دارند. (۰,۷۰۸۲) بنابراین در شاخص کلی توانمندی اقتصادی زنان، کشورهای لیبرال وضعیت بهتری را دارا هستند.

جدول ۵. توزیع میانگین مشارکت نیروی کار سطح سه دسته از کشورها

نسبت مشارکت نیروی کار زنان به مردان	تعداد	میانگین	انحراف استاندارد	خطای انحراف استاندارد	فاصله اطمینان برای میانگین		بیشترین	کمترین
					سطح پایین‌تر از میانگین	سطح بالا‌تر از میانگین		
لیبرال	۶	۰,۸۵۸۳	۰,۰۳۲۵	۰,۰۱۳۲	۰,۸۹۲۴	۰,۸۲۴۲	۰,۹۱۰۰	۰,۸۱۰۰
محافظه‌کار	۶	۰,۸۴۰۰	۰,۰۸۷۱	۰,۰۳۵۵	۰,۹۳۱۴	۰,۷۴۸۵	۰,۹۵۰۰	۰,۷۲۰۰
سوسیال‌دموکرات	۶	۰,۹۰۱۶	۰,۰۳۹۷	۰,۰۱۶۲	۰,۹۴۳۳	۰,۸۵۹۹	۰,۹۴۰۰	۰,۸۵۰۰
کل	۱۸	۰,۸۶۶۶	۰,۰۶۰۹	۰,۰۱۴۳	۰,۸۹۶۹	۰,۸۳۶۳	۰,۹۵۰۰	۰,۷۲۰۰

جدول فوق نشان می‌دهد که در ارتباط با زیر شاخص نسبت مشارکت نیروی کار زنان به مردان، کشورهای سوسیال‌دموکرات (۰,۹۰۱۶) با فاصله‌ی زیادی نسبت به دیگر کشورهای مورد نظر در رتبه‌ی اول قرار دارند. بعد از آن کشورهای لیبرال (۰,۸۵۸۳) قرار گرفته‌اند و با فاصله‌ی اندکی، کشورهای محافظه‌کار (۰,۸۴۰۰) در رتبه بعدی قرار دارند.

جدول ۶. توزیع میانگین برابری دستمزد در سطح سه دسته از کشورها

برابری دستمزد برای کار مشابه در میان زنان و مردان	تعداد	میانگین	انحراف استاندارد	خطای انحراف استاندارد	فاصله اطمینان برای میانگین		بیشترین	کمترین
					سطح پایین‌تر از میانگین	سطح بالا‌تر از میانگین		
لیبرال	۶	۰,۶۹۵۰	۰,۰۲۹۴	۰,۰۱۲۰	۰,۷۲۵۹	۰,۶۶۴۰	۰,۷۲۰۰	۰,۶۶۰۰
محافظه‌کار	۶	۰,۶۲۰۰	۰,۱۰۹۳	۰,۰۴۴۶	۰,۷۳۴۷	۰,۵۰۵۲	۰,۷۶۰۰	۰,۴۸۰۰
سوسیال‌دموکرات	۶	۰,۶۷۵۰	۰,۰۹۱۳	۰,۰۳۷۳	۰,۷۷۰۸	۰,۵۷۹۱	۰,۷۹۰۰	۰,۵۲۰۰
کل	۱۸	۰,۶۶۳۳	۰,۰۸۵۴	۰,۰۲۰۱	۰,۷۰۵۸	۰,۶۲۰۸	۰,۷۹۰۰	۰,۴۸۰۰

برابری دستمزد برای کار مشابه، یکی دیگر از زیر شاخص هایی است که ما برای سنجش شاخص توانمندی اقتصادی زنان در نظر گرفتیم. در این زیرشاخص، کشورهای لیبرال با میانگین ۰,۶۹۵۰ وضعیت بهتری را دارا هستند. بعد از آن کشورهای سوسیال دموکرات (۰,۶۷۵۰) و محافظه کار (۰,۶۲۰۰) قرار گرفته اند.

جدول ۷. توزیع میانگین تخمین درآمد کسب شده در سطح سه دسته از کشورها

نسبت زنان به مردان در تخمین درآمد کسب شده	تعداد	میانگین	انحراف استاندارد	خطای انحراف استاندارد	فاصله اطمینان برای میانگین	
					سطح بالاتر از میانگین	سطح پایین تر از میانگین
لیبرال	۶	۰,۶۶۰۰	۰,۱۵۴۹	۰,۰۶۳۲	۰,۸۲۳۵	۰,۴۹۷۴
محافظه کار	۶	۰,۶۳۸۳	۰,۱۴۵۱	۰,۰۵۹۲	۰,۷۹۰۶	۰,۴۸۶۰
سوسیال دموکرات	۶	۰,۷۰۱۶	۰,۲۰۸۱	۰,۰۸۴۹	۰,۹۳۰۱	۰,۴۸۳۲
کل	۱۸	۰,۶۶۶۶	۰,۱۶۳۴	۰,۰۳۸۵	۰,۷۴۷۹	۰,۵۵۸۳

با توجه به نتایج جدول فوق، کشورهای سوسیال دموکرات (۰,۷۰۱۶) در میانگین تخمین درآمد کسب شده برای زنان با فاصله ای مناسب، وضعیت بهتری را از سایر کشورهای مورد نظر دارند. بعد از آن کشورهای لیبرال (۰,۶۶۰۰) قرار دارند و بعد از کشورهای لیبرال، کشورهای محافظه کار (۰,۶۳۸۳) در رتبه های بعدی قرار دارند.

جدول ۸. توزیع میانگین قرارگرفتن در پست های مدیریتی و قانونگذاری

در سطح سه دسته از کشورها

نسبت زنان به مردان در پست های مدیریتی	تعداد	میانگین	انحراف استاندارد	خطای انحراف استاندارد	فاصله اطمینان برای میانگین	
					سطح بالاتر از میانگین	سطح پایین تر از میانگین
لیبرال	۶	۰,۵۹۳۳	۰,۰۹۹۷۳	۰,۰۴۰۷	۰,۶۹۷۹	۰,۴۸۸۶
محافظه کار	۶	۰,۴۱۵۰	۰,۱۷۶۰	۰,۰۷۱۸	۰,۵۹۹۷	۰,۲۳۰۲
سوسیال دموکرات	۶	۰,۴۵۳۳	۰,۰۵۴۶	۰,۰۲۲۳	۰,۵۱۰۶	۰,۳۹۵۹
کل	۱۸	۰,۴۸۷۲	۰,۱۳۸۳	۰,۰۳۲۶	۰,۵۵۶۰	۰,۴۱۸۴



قرار گرفتن در پست‌های مدیریتی و قانون‌گذاری یکی دیگر از زیرشاخص‌های توانمندی اقتصادی در پژوهش حاضر است. بر اساس این زیر شاخص، زنان در کشورهای لیبرال (۰,۵۹۳۳) به لحاظ جای‌گیری در پست‌های مدیریتی و نمایندگی وضعیت بهتری را تجربه می‌کنند. بعد از کشورهای لیبرال، کشورهای سوسیال دموکرات (۰,۴۵۳۳) و کشورهای محافظه‌کار (۰,۴۱۵۰) قرار دارند.

جدول ۰۹. توزیع میانگین کارگران حرفه‌ای در سطح سه دسته از کشورها

نسبت زنان به مردان در میان کارگران حرفه‌ای	تعداد	میانگین	خطای انحراف استاندارد		فاصله اطمینان برای میانگین	
			استاندارد	خطای انحراف	سطح بالاتر از میانگین	سطح پایین‌تر از میانگین
لیبرال	۶	۱,۱۴۱۶	۰,۱۳۹۹	۰,۰۵۷۱۲	۱,۲۵۸۵	۰,۹۹۴۸
محافظه‌کار	۶	۰,۸۴۰۰	۰,۲۴۶۰	۰,۱۰۰۴	۱,۰۹۸۱۶	۰,۵۸۱۸
سوسیال‌دموکرات	۶	۰,۹۷۶۶	۰,۰۷۹۹۱	۰,۰۳۲۶	۱,۰۶۰۵	۰,۸۹۲۷
کل	۱۸	۰,۹۸۶۱	۰,۲۰۳۸	۰,۰۴۸۰۴	۱,۰۸۷۴	۰,۸۸۴۷

بر اساس نتایج جدول فوق، کشورهای لیبرال (۱,۱۴۱۶) در به‌کارگیری کارگران حرفه‌ای در رتبه‌های بالاتری از کشورهای مورد نظر در پژوهش حاضر قرار گرفته‌اند. بعد از آن کشورهای سوسیال دموکرات (۰,۹۷۶۶) و کشورهای محافظه‌کار (۰,۸۴۰۰) قرار دارند.

نتیجه‌گیری

در جوامع مختلف همواره سیاست‌گذاری‌های اجتماعی-رفاهی در اشکال متفاوت ارائه و اجرا شده و اثرات مثبت یا منفی، برای ذی‌نفعان خود به همراه داشته است. یکی از روش‌هایی که می‌توان با استفاده از آن پیامد سیاست‌گذاری‌های اجتماعی-رفاهی را مورد سنجش قرار داد، بررسی وضعیت افراد جامعه است. چرا که سیاست‌گذاری‌ها بنا

به ماهیت تحول بخش خود باید شرایط زندگی اعضای جامعه را بهبود بخشند و اگر رسیدن به وضعیت مطلوب برای شهروندان با مشکلات و نواقصی همراه باشد می‌توان نسبت به عملکرد مناسب قوانین و سیاست‌گذاری‌ها با دیده‌ی تردید نگریست و در ارائه مدل و الگوی سیاست‌گذاری تجدید نظر کرد.

پیش از این اشاره شد که بر اساس مطالعات اینگلهارت (۱۳۸۹) تفاوت در حوزه‌های دولت رفاه با تغییر در برابری جنسیتی همبستگی دارد. اما این که در مطالعه حاضر روابط چگونه است و کدام نوع از دولت‌های رفاهی مد نظر ما در پژوهش حاضر توانسته اند در مقام عمل وضعیت مناسب‌تری را برای زنان فراهم سازند سوالی است که به پاسخ آن می‌پردازیم:

با توجه به نتایج حاصل از میانگین زنان نسبت به مردان، در شاخص کلی توانمندی اقتصادی و زیر شاخص‌های مربوط به آن مشاهده می‌شود که کشورهای محافظه کار در مجموع خروجی‌های مورد نظر ما (شامل ۶ مورد) وضعیت ضعیف تری را نسبت به کشورهای لیبرال و سوسیال دموکرات در خصوص توانمندی اقتصادی زنان داشته‌اند. به تعبیر اینگلهارت در این نوع از کشورها احزاب قوی دموکرات مسیحی، دولت رفاه پدرسالارانه‌ای را بسط داده اند که استراتژی کاهش وفاداری طبقات کارگری به دموکرات‌های اجتماعی را پیگیری می‌کند. احزاب دموکرات مسیحی، دولت رفاهی مبتنی بر نظام بیمه اجتماعی گسترده طراحی کرده‌اند که به سود مدل خانواده سستی است و در آن تنها یک درآمد وجود دارد که آن هم به وسیله‌ی مرد نان‌آور به دست می‌آید. این نوع دولت رفاه ضعیف ترین مشوق را برای زنان جهت ترک نقش‌های سستی در خانه ایجاد می‌کند (اینگلهارت و ولزل، ۱۳۸۹: ۳۶۸). اینگلهارت نتیجه می‌گیرد که این نوع دولت رفاه ضعیف‌ترین میزان برابری جنسیتی را به وجود می‌آورد. همچنین مور (۱۳۸۵) در ارتباط با ویژگی کشورهای محافظه کار تاکید می‌کند که این نوع دولت‌ها با توجه بیشتر به خانواده، نقش زنان در نیروی کار و حقوق زنان مجرد، رویکردی محافظه کارانه به موضوعات رفاهی دارند. در پژوهش حاضر نیز کشورهای



محافظه کار در خصوص توانمندی اقتصادی زنان عملکرد ضعیف‌تری نسبت به کشورهای لیبرال و سوسیال دموکرات داشته‌اند.

اما وضعیت کشورهای سوسیال دموکرات و لیبرال در خصوص توانمندی اقتصادی زنان به این شرح است که کشورهای سوسیال دموکرات در دو زیر شاخص (نسبت مشارکت نیروی کار زنان به مردان و نسبت زنان به مردان در تخمین درآمد کسب‌شده) رتبه‌ی بهتری را کسب کرده‌اند و کشورهای لیبرال، در ۳ مورد از زیر شاخص‌های مورد بررسی (نسبت برابری دستمزد زنان به مردان برای کار مشابه، نسبت زنان به مردان در پست‌های مدیریتی و نسبت زنان به مردان در میان کارگران حرفه‌ای) وضعیت مناسب‌تری را نسبت به کشورهای سوسیال دموکرات دارند و در نهایت این کشورهای لیبرال هستند که در شاخص کلی توانمندی اقتصادی زنان رتبه‌ی اول را کسب می‌کنند و بعد از آن کشورهای سوسیال دموکرات و در نهایت محافظه کار قرار دارند.

در ارتباط با چرایی این نتایج در خصوص مناسب‌تر بودن وضعیت توانمندی اقتصادی زنان در کشورهای لیبرال نسبت به کشورهای سوسیال دموکرات می‌توان به مبانی ایدئولوژیک هر کدام از این کشورها اشاره ای داشت.

اینگلهارت (۱۳۸۹) می‌گوید که میزان بودجه‌های دولتی در دولت‌های رفاه لیبرال نسبتاً اندک است اما مشوق‌های بودجه‌ای که از نقش‌های جنسیتی سنتی حمایت می‌کنند را در بر ندارند (مانند آنچه که در کشورهای محافظه‌کار رخ می‌دهد). در نتیجه می‌توان انتظار داشت که این نوع دولت رفاه اثر بینابینی بر برابری جنسیتی داشته باشد. او همچنین اشاره می‌کند که دولت رفاه سوسیال دموکرات که به طور خاص در اسکانندیناوی قوی است، زیربنای مراقبت عمومی گسترده‌ای را فراهم می‌کند که زنان را از نقش‌های سنتی شان در خانه رها می‌سازد و بر این اساس می‌توان انتظار داشت که بالاترین درجه برابری جنسیتی در این کشورها باشد.

با توجه به نتایج پژوهش حاضر، مشاهده می‌شود که نمی‌توان با قطعیت حکم بر بهتر بودن وضعیت زنان در کشورهای سوسیال دموکرات کرد. آنچه‌ان که مشاهده کردیم

در برخی از موارد این کشورهای لیبرال هستند که در ارتباط با توانمندی اقتصادی زنان جایگاه مناسب‌تری را نسبت به سایر کشورها کسب کرده‌اند.

به لحاظ ایدئولوژیک، لیبرال‌ها نگاه محتاطانه‌ای به دولت دارند. ایده آنها در رابطه با آزادی افراد به این معنی است که اغلب از کنترل و قدرت زیاد دولت در زندگی افراد هراس داشته‌اند؛ و معتقدند که دولت تهدیدی بالقوه برای آزادی افراد قلمداد می‌شود (تیلور، ۱۳۹۲: ۳۳). آنها معتقدند که واگذاری بیش از حد قدرت به دولت، آزادی افراد را محدود می‌سازد. اما در طرف دیگر این ادعا، سوسیال دموکرات‌ها قرار گرفته‌اند که نظری عکس نظر لیبرال‌ها ارائه می‌کنند. به تعبیر آنها دولت باید با منافع اعضای طبقه سرمایه دار مقابله کرده و برای تامین رفاه عمومی مداخله نماید. بسیاری از سوسیال دموکرات‌ها خواستار نقش فعال دولت در مدیریت امور اقتصادی هستند (همان: ۸۸).
تقابل این دو دیدگاه در اینجا دیده می‌شود: سوسیال دموکرات‌ها معتقدند که سیستم مزایا باید به عنوان یک حق (و نه یک امتیاز) ارائه شود اما مدافعان سرمایه‌داری باور دارند که اقتصاد سرمایه داری می‌تواند دامنه‌ای از فرصت‌ها را برای افراد فراهم کند، اقتصادی که به دور از مداخله دولت باشد.

از سویی دیگر اگر بر نظریات لیبرال‌ها مروری داشته باشیم خواهیم دید که به اعتقاد آنها حضور و دخالت دولت در اقتصاد می‌تواند آزادی را به مخاطره بیندازد؛ و به تعبیر دیگر دخالت‌های دولتی می‌تواند رسیدن به مفهوم «توانمندی» را با مشکل روبرو سازد.

همچنین با مروری بر نتایج به دست آمده در پژوهش حاضر، جایگاه پایین‌تر کشورهای محافظه کار به لحاظ دست‌یابی زنان به توانمندی اقتصادی را در مقایسه با کشورهای سوسیال دموکرات و لیبرال ملاحظه خواهیم کرد. اما کدام ویژگی در کشورهای لیبرال و سوسیال دموکرات وجود دارد که وضعیت زنان را در رتبه بهتری قرار داده است؟

در ارتباط با چرایی این امر بر آراء اینگلهارت اشاره داشتیم که معتقد بود نظام رفاهی در کشورهای محافظه‌کار، بر مدل مرد نان آور تاکید دارد و این امر سبب



می‌شود زنان نسبت به پذیرش نقش‌های سنتی راغب شوند. از سویی دیگر تیلور اشاره می‌کند که محافظه‌کاران همواره به حفظ نابرابری‌های موجود و ساختار اقتدار جامعه متعهد بوده‌اند و اغلب آن را این‌گونه توجیه می‌کنند که اقتدار خیرخواهانه یا پدرسالاری، روابط افراد را در سلسله مراتب جامعه تقویت می‌کند.

در سنت محافظه‌کاری، روابط پدرسالار قدرتمندی وجود دارد، بنابراین از دید آنها اگر افراد ضعیف و ناتوان باشند، باید از آنها حمایت نمود (تیلور، ۱۳۹۲: ۵۶). به اعتقاد آنها رهبران به جای رها کردن افراد به امید نیروهای بازار، باید به دنبال راه‌های محافظت از ضعفا و پایداری سیستم باشند (همان: ۵۷). می‌بینیم که محافظه‌کاران بر حضور یک نظام پدرسالار تاکید می‌کنند. نظامی که می‌تواند نقش‌های سنتی زنان در جامعه و خانه را باز تولید کند. بنابراین کمتر بودن میانگین شاخص توانمندی اقتصادی زنان و زیر شاخص‌های مربوط به آن در کشورهای محافظه‌کار در مقایسه با کشورهای لیبرال و سوسیال دموکرات می‌تواند ناشی از تفکری باشد که از حضور زنان در منزل حمایت می‌کند و وابستگی زنان به دولت، به عنوان یکی از گروه‌های در معرض آسیب در جامعه را به رسمیت می‌شناسد.

در حالی که محافظه‌کاران بر اهمیت ارزش‌های موروثی تاکید دارند، لیبرال‌ها استدلال می‌کنند که آنچه بشریت را پیش می‌راند توانایی و حق افراد به انتخاب آنچه است که می‌خواهد (فیتزپتریک، ۱۳۸۳: ۲۵۲). از طرفی دیگر آنچه که در دولت‌های رفاهی سوسیال دموکرات شاهد آن هستیم، نوعی حمایت اجتماعی فراگیر است که همه گروه‌های اجتماعی را تحت پوشش خود قرار می‌دهد. اما محافظه‌کاران به نوع دیگری برخورد می‌کنند. به عنوان مثال آنها در حیطة سلامت و بهداشت هوادار مداخله گسترده دولت در تامین مراقبت‌های سلامت نیستند. به گفته‌ی تیلور (۱۳۹۲) دولت‌های محافظه‌کار تنها به هنگام ضرورت دخالت می‌کنند. بنابراین کشورهای محافظه‌کار نه آزادی به معنای لیبرالی را پذیرفته‌اند و نه حمایت‌های فراگیر دولتی مانند سوسیال دموکرات‌ها را قبول دارند. در این بین تاکید بر مدل «مرد نان‌آور» از سوی آنها، عاملی مهم در عدم دستیابی زنان به توانمندی اقتصادی مطلوب محسوب می‌شود.

با این حال همانطور که در یافته‌های پژوهش ملاحظه شد زنان در کشورهای لیبرال به رغم داشتن نظام‌های رفاهی حداقلی نمرات بالاتری را در مجموع و در برخی از شاخص‌های توانمندی اقتصادی داشته‌اند. این امر محتمل مرهون سوگیری‌های جنسیتی در سیاست‌گذاری‌های رفاهی در این دسته از کشورهاست که با مقرر کردن مستمری‌های مادران، حمایت از زنان کارگر و به کارگیری مقررات رفاه کودک و دوران بارداری به تعبیر تدا اسکاچپول نوعی از دولت رفاهی مادر گرا را در برابر پدرگرایی دولت‌های رفاهی محافظه‌کار در اروپا با الگوی «نان‌آور مرد» شکل داده‌اند (Scocpol, 1992).

اگرچه توجه به خدمات فراگیر اجتماعی می‌تواند زنان را در انجام وظایف داخل منزل حمایت کند و به تبع آن، زنان را برای پذیرش نقش‌های بیرون از منزل نیز یاری رساند، اما در این بین باید توجه داشت که نوع سیاست‌گذاری‌های اجتماعی، آن هم به صورت فراگیر نمی‌تواند به تنهایی نقش صد در صدی در دستیابی زنان به توانمندی اقتصادی و حذف نابرابری‌های جنسیتی داشته باشد. آن‌گونه که شاهد بوده‌ایم، کشورهای لیبرال با نظام رفاهی حداقلی و ستایش سرمایه داری آزاد و هراس از حضور دولت در عرصه‌های عمومی و خصوصی نیز، توانسته‌اند وضعیت مناسبی را برای زنان به لحاظ اقتصادی فراهم کنند.

شرایط اجتماعی و فرهنگی و جریان آگاهی بخشی در حذف نابرابری‌های جنسیتی امری انکارناپذیر است. اتفاقی که تنها با وضع سیاست‌گذاری‌های اجتماعی فراگیر حاصل نمی‌شود. در همین خصوص جین لوئیس می‌گوید اگر حکومت‌ها سعی کنند در رابطه با ارتقاء جایگاه زنان بیشتر از تغییر در نگرش اجتماعی، تغییر در سطح خانواده را تجویز کنند راه به جایی نمی‌برند (الکاک و همکاران، ۱۳۹۱). او نیز بر لزوم تغییر نگرش جامعه نسبت به جایگاه زنان تاکید دارد. به نظر می‌رسد در جایی که جریان‌های فرهنگی و اجتماعی اجازه تغییر شرایط زنان و حضور بیشتر آنان در عرصه‌های اقتصادی را داده است (مانند کشورهای لیبرال که بر حذف نابرابری‌های جنسیتی و نژادی و... اشاره دارند) می‌توان شاهد توانمندی اقتصادی بیشتر زنان بود.



در خصوص وضع قوانین و سیاست‌گذاری‌های اجتماعی معطوف به زنان، هر کدام از دولت‌های رفاهی به شیوه‌ای خاص مبتنی بر ایدئولوژی‌های مختص به خود عمل کرده‌اند. محافظه‌کاران با تاکید بر حفظ وضع موجود و بازتولید نقش‌های سنتی برای زنان نتوانسته‌اند شرایط زنان را آنچنان که مورد انتظار است و در مقایسه با لیبرال‌ها و سوسیال دموکرات‌ها، بهبود بخشند اما در مقابل، لیبرال‌ها و سوسیال دموکرات‌ها با پذیرش نکاتی از مبانی ایدئولوژیک یک دیگر توانسته‌اند زنان را در شاخص توانمندی اقتصادی در وضعیت مطلوب‌تری قرار دهند.

فهرست منابع

الکاک پیت، مارگارت می و راولینگسون، کارن. ۱۳۹۱. مرجع سیاست‌گذاری اجتماعی، جلد اول. ترجمه علی اکبر تاج مزینانی و محسن قاسمی. تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق.

اینگلهارت، رونالد. ۱۳۸۹. نوسازی، تغییر فرهنگی و دموکراسی، ترجمه یعقوب احمدی. انتشارات کویر.

پاپی‌نژاد، شهربانو. ۱۳۸۹. شاخص‌های سنجش وضعیت زنان و خانواده، تهران: شورای فرهنگی اجتماعی زنان.

تیلور، گری. ۱۳۹۲. ایدئولوژی رفاه، ترجمه سید حسین محقق‌کمال و مهدی نصرت‌آبادی. انتشارات جامعه‌شناسان.

خانی، فضیله. ۱۳۸۵. جنسیت و توسعه، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

رحمانی، مریم. ۱۳۸۶. «نقش شبکه‌های خرده‌وام دهی در توانمندسازی زنان». کارشناسی ارشد، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه اصفهان، اصفهان.

سن، آمارتیا. ۱۳۸۱. توسعه به مثابه آزادی، ترجمه حسین راغفر، تهران: نشر نی.

شکوری، علی. ۱۳۸۶. « مولفه‌های توانمندی زنان و تبیین عوامل موثر بر آن»، پژوهش زنان. دوره ۵ (شماره ۱).

کارشناس، محمود و مقدم، وانتاین. ۱۳۹۱. سیاست گذاری اجتماعی در خاورمیانه: پویایی اقتصادی، سبسی و جنسیتی، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق.

کبیر، نایلا. ۱۳۸۹. جنسیت و توانمندی، ترجمه اعظم خاتم. تهران: انتشارات آگاه.

فیتز پتریک، تونی. ۱۳۸۳. نظریه رفاه، ترجمه هرمز همایون پور. انتشارات گام نو.

مور، بلیک. ۱۳۸۵. مقدمه ای بر سیاست گذاری اجتماعی، ترجمه علی اصغر سعیدی و سعید صادقی. موسسه عالی پژوهش تامین اجتماعی.

میر ویسی نیک، صادق. ۱۳۹۴. «توسعه انسانی و عدالت جنسیتی در رویکرد قابلیت آماریا سن»، مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی. دوره هفتم (شماره ۴).

Alcock. G & G.Daly (2008) Introduction Socil Policy , Second Edition . Person,Longmen

Malhatra.S.R. Schuler and C. Banender (2002) Measuring Wemen Empowermwnt as Variable In International Development . <http://sitere source. World bank.org>

Razavi Shakra, Hassim Shireen(2006) Gender and Social Policy in a Global Context

Legg. Merdiet, (2010) women, work and welfare , university of florida

Skocpol.Theda,(1992)Protecting soldiers and mother,Harvard university press

<http://www.ilo.org>



نویسندگان

moosavimar@gmail.com

مرضیه موسوی

دانشیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه الزهرا(س)

as.ravankhah@gmail.com

فاطمه روانخواه

کارشناس ارشد پژوهش علوم اجتماعی از دانشگاه الزهرا(س)

